

نوع مقاله: پژوهشی
صفحات ۲۱۶-۱۹۱

نقد و بررسی ادله عقلی نظریه استحاله تناسخ (با محوریت دو کتاب «علم النفس فلسفی» و «تناسخ از دیدگاه عقل و وحی»)

محمد مهدی گرجیان^۱
احمد فکور افشاگر^۲

چکیده

تناسخ، از مسائل مهم در علم النفس است؛ که در طول تاریخ، فکرواندیشه بشر را به خود مشغول و طرفداران زیادی را در جوامع و اقوام مختلف در پهنه وسیع جغرافیایی و تاریخی به خود اختصاص داده و در علوم مختلفی چون فلسفه، کلام، تفسیر، فرق و مذاهب از آن بحث شده است؛ از طرفی گره خوردن سرنوشت برخی از آموزه‌های دینی همچون معاد، معاد جسمانی، احیای اموات، عالم ذر، رجعت و... با مساله تناسخ حساسیت موضوع را بیشتر نموده است. تقریباً تمام ادله‌ی اصلی استحاله تناسخ، در دو کتاب «علم النفس فلسفی» و «تناسخ از دیدگاه عقل و نقل» مورد نقد و بررسی قرار گرفته است و مولفین این دو کتاب، آنها را ناتمام می‌دانند؛ در این نوشتار، که روش توصیفی-تحلیلی-انتقادی است نقطه نظرات این دو اثر در مورد برخی از مهمترین دلایل عقلی نظریه استحاله تناسخ، مورد نقد و بررسی قرار گرفته است و در پایان ادله و نقدهای ایشان در نفی ادله عقلی، به بوطه نقد کشیده شده و نظریه استحاله تناسخ مورد قبول واقع شده است.

واژگان کلیدی

امکان تناسخ، ضرورت تناسخ، استحاله تناسخ، تناسخ ملکی، تناسخ ملکوتی، قوه،

فعل.

۱. استاد گروه الهیات، جامعه‌المصطفی‌العالمیه، قم، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: mm.gorjian@yahoo.com

۲. دکتری رشته فلسفه اسلامی، جامعه‌المصطفی‌العالمیه، قم، ایران.

Email: sjmosavi64@gmail.com

پذیرش نهایی: ۱۴۰۰/۹/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۶/۱۹

طرح مسأله

تناسخ دارای دو اصطلاح مختلف است؛ یکی تناسخ ملکوتی و دیگری تناسخ ملکی. در این نوشتار تناسخ ملکی مورد بحث و نقد و بررسی قرار می‌گیرد؛ بنابراین در ابتدا به طور خلاصه به بیان اصطلاحات، انواع، پیشینه و جایگاه آن نزد اقوام و گروه‌های مختلف اشاره نموده و سپس به بررسی برخی از مهمترین ادله عقلی استحاله تناسخ که مورد نقد قرار گرفته، می‌پردازیم.

اصطلاحات تناسخ ملکی

مشهورترین نام در زبان فارسی و عربی تناسخ است. اصطلاحات دیگری که در مورد تناسخ به کار می‌رود عبارتست از: «زادمرد»، «وازایش»، «پیکر گردانی»، «تن گشتگی» (پزشکی، ۱۳۸۸ش، ص ۱۵) «تقمص» (باشا، ۱۹۹۵م، ص ۴۸) و...

تناسخ در لغت و اصطلاح

تناسخ در لغت از ماده «نسخ» به معنای باطل کردن، جایجایی» (ابن منظور، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۶۱)، از بین بردن، زدودن (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۴۹۰)، نقل و مکان (شرتونی، ۱۴۰۳ق، ج ۲ ص ۲۹۴) و... بیان شده است. و در اصطلاح به دو معنا بکاررفته است؛ در اصطلاح نخست، تحقق و شکل گرفتن نفس و روح انسان در مرتبه مثال به تناسب اعمال و رفتار و کردار و نیاتی است که مرتکب می‌شود که به آن تناسخ ملکوتی، اتصالی، باطنی و کونی می‌گویند (حسن زاده آملی، ۱۳۷۹ش، ص ۸۱۱؛ ملاصدرا، ۱۳۶۰ش، ص ۲۳۶؛ ملاصدرا، ۱۹۹۹م، ج ۹، ص ۴). در اصطلاح دوم تناسخ عبارتست از: جدایی روح از بدنی و تعلق آن به بدن انسان یا حیوان دیگر بطوری که بتواند زندگی گذشته اش را به یاد آورد.^۱ یا انتقال روح از بدنی بعد از مرگ به بدن دیگر^۲ یا بازگشت روح پس از مرگ به بدنی دیگر^۳ و یا به معنی مرگ و تولد دوباره و مجدد در این جهان است^۴، که تناسخ ملکی نامیده می‌شود بطور کلی می‌توان بیان کرد که جدایی و انفصال

1. Metempsychosis

2. Transmigration

3. Reincarnation

4. Samsara

نفس از یک بدن و انتقال آن به بدن دیگر از ارکان اصلی تناسخ ملکی محسوب می شود؛ تناسخ ملکی خود نیز بر دو قسم است؛ تناسخ مطلق و تناسخ محدود و تناسخ محدود رانیز به تناسخ نزولی، صعودی و متشابه تقسیم نموده اند (ملاصدرا، ۱۹۹۹م، ج ۹ ص ۷)

پیشینه تناسخ

اعتقاد به تناسخ پیشینه ای بسیار طولانی و قدیمی دارد. و پیوسته در طول تاریخ بشر، قوم و یا اقوامی به آن اعتقاد و باور داشته اند (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷ ص ۴۹؛ شهرستانی، بی تا، ج ۲ ص ۲۵۵؛ ملاصدرا، ۱۳۶۰ش، ص ۲۳۲). با این وجود، در مورد زمان پیدایش اندیشه تناسخ بین محققان اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی آن را به بومیان قدیم و سکنه اصلی هندوستان (ناس، ۱۳۷۵ش، ص ۱۵۴)؛ برخی به آریایی ها (زرین کوب، ۱۳۶۹ش، ص ۱۰۸-۱۰۹، ۱۱۸) برخی به مصریان (بستانی، بی تا ج ۶ ص ۲۲۴) گروهی به برهمنی ها (ناس، ۱۳۷۵ش ص ۱۰۵) برخی آن را به فیثاغورس و افلاطون (شریف، ۱۳۶۳ش، ج ۱ ص ۱۱۱) برخی به حکیمان فارس، بابل، هند و چین (شیرازی، ۱۳۸۳ش، ص ۴۷۹) و گروهی آن را در میان آیین بودا، جین، هندو و برخی آن را به فیلسوفان یونانی همچون آغاناذیمون، انبازقلس، سقراط و... نسبت داده اند (ملاصدرا، اسفراج ۹ ص ۶) برخی از مورخان خاستگاه تناسخ را ادیان نخستین دانسته اند (شاله، ۱۳۴۶ش، ص ۲۱، ۶۳؛ فیوجو، ۱۴۱۹ق، ج ۷ ص ۲۰۴) برخی آن را، عقیده رایج اقوام اولیه بیان کرده اند (شریف، ۱۳۶۳ش، ج ۱ ص ۶۳) ابوریحان آن را به مانی (بیرونی، ۱۴۱۸ق، ص ۴۱) علامه مجلسی تناسخ را از باورهای بت پرستان (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۹ ص ۵۳) علامه طباطبایی علاوه بر بت پرستان، آن را به برهمنیان و صابئیان نیز نسبت داده است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ص ۱۰، ج ۲۹) بسیاری از مورخان و به تبع آنان فیلسوفان، تناسخ را از باورهای یونانیان و رومیان باستان به حساب آورده اند (فیوجو، ۱۴۱۹ق، ج ۷ ص ۲۰۴؛ شاله، ۱۳۴۶ش، ص ۶۳، ۲۱) در برخی از فرقه های اسلامی مانند اهل حق، دروزی ها، نمیری، خرمیه، قادیانیه و... نیز به گونه ای اعتقاد به تناسخ دیده می شود. (البحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۲ ص ۳۶۹) دایره تناسخ به عرصه هنر نیز کشیده شده است؛ فیلم ها و داستان هایی مانند فیلم «تولد دوباره» (کارگردان تونی چون - هویی - وو تولید کشور تایوان سال ۲۰۰۳ م) و داستانهایی مانند «رمان چاه بابل»

قاسمی، ۱۹۹۸م، ص ۹)، «زنده به گور» (نویسنده صادق هدایت) و... نمونه‌های از آن است.

تناسخ در هندوئیسم

در آیین هندوئیسم تناسخ از اساسی‌ترین و عمده‌ترین ویژگی (زرین کوب، ۱۳۶۹ش، ص ۱۱۸) و مهم‌ترین آموزه‌های این مکتب (توفیقی، ۱۳۸۵ش، ص ۴۰) بشمار می‌رود بطوریکه عدم اعتقاد به آن خروج از دایره هندوئیسم را به دنبال دارد (بیرونی، ۱۴۱۸ق، ص ۳۸) به اعتقاد هندوان نفس و روح آدمی در بستر زمان یکسری انفصال و اتصال و نقل و انتقال و توالد و تجدید حیات را طی می‌کند و پیاپی از بدنی به بدن دیگر و از جسم و کالبدی به کالبد دیگر در می‌آید... (ناس، ۱۳۷۵ش، ص ۱۵۶) هندوها با اعتقاد به آموزه «کارما» چرخه تناسخ را منحصر در همین دنیا و بی‌نهایت دانسته و اعتقادی به سرای دیگر و عالم قیامت ندارند. (توفیقی، ۱۳۸۵ش، ص ۴۰؛ فیوجو، ۱۴۱۹ق، ج ۷ ص ۲۰۴) بلکه بالاتر تناسخ از منظر این مکتب تنها با عدم اعتقاد و انکار معاد، تحقق می‌یابد. (ملاصدرا، ۱۳۶۰ش، ص ۲۲۵) «سیک» ها که شاخه‌ای از هندوئیسم اند تا حدودی تناسخ را پذیرفته‌اند (توفیقی، ۱۳۸۵ش، ص ۵۱) در آیین «آسمان جامگان» شاخه‌ای از «آیین جیم» از شاخه‌های هندوئیسم معتقدند که تناسخ فقط در مورد زنان جاری می‌شود. (همان، ص ۴۳-۴۴)

تناسخ در بودیسم

تناسخ، یکی از ویژگی‌ها و نشانه‌های بودیسم، بشمار می‌رود (ناس، ۱۳۷۵ش، ص ۱۸۹) پیروان این مکتب معتقدند جسم و کالبد انسان نخستین منزل نفس و باب‌الابواب همه بدن‌های حیوانی و نباتی است (شیرازی، بی‌تا، ص ۴۵۹) برطبق اعتقاد بودیسم نفوس صالحان و سعادتمندان بعد از مرگ به عالم عقل و نفوس انسان‌های متوسط و بازماندگان از سعادت و کمال و گنهکاران و اهل شقاوت به اختلاف مراتب نفوس و متناسب با سعه وجودیشان به بدن‌های دیگر انتقال یافته و تعلق می‌گیرند (ملاصدرا، ۱۹۹۹م، ج ۹ ص ۸) این گروه تنها راه نجات و رستگاری و رهایی انسان‌های در چنگ تناسخ را، پیوستن به «نیروانا» بیان می‌کنند. (توفیقی، ۱۳۸۵ش، ص ۴۱)

تناسخ و تجربه گرایی

انسان امروزی با توجه به شرایط زمانی و مکانیش بیش از آنکه حقیقت گرا باشد، کارکردگرا، فایده اندیش و نتیجه نگر است. بنابراین نگرش و رویکرد تناسخ در عصر جدید، نگرشی مادی و با ذهنیتی تجربه گر ایانه به ارائه وقایع و رخدادهایی که مدعی اند که مصادیقی از تناسخ است، پرداخته و با عینک مادی گرایانه و منفعت طلبانه به اموری ماورایی نظر داشته و دلایل انتزاعی و فلسفی، ذهن تجربه اندیش انسان امروز را آرام و قانع نمی کند. از طرفی دیگر باور به تناسخ ابزاری ساخته و پرداخته ذهن بشری در جهت پاسخ به چرایی اموری است که دست بشر جدای از وحی، از آن کوتاه است؛ پاسخ به اموری که به زعم طرفدارانش راهی است برای نجات ورهایی از پوچی و افسردگی و ناامیدی و حتی خودکشی بطوریکه از منظر تناسخیان، باور به تناسخ تبیین متفاوتی درباره موضوع گذشته و آینده انسان و روح و معنا بخشی زندگی و توجیه تفاوت ها و شرور طبیعی و انسانی و دیگر واقعیات تلخ و شیرین زندگی ارائه می دهد. (رک موحدیان عطار، ۱۳۹۳ ص ۱-۴۳) جان هیک فیلسوف دین مشهور در کتاب فلسفه دین خود به مجموعه ای سه جلدی اشاره می کند که در نیمه قرن بیستم منتشر شده و در آن با بررسی ۳۲ مورد گزارش تحقق تناسخ در مناطق مختلف جهان، کوشیده است شواهد تجربی کافی برای تحقق تناسخ ارائه کند. (هیک، ۱۳۷۳ ش، ص ۲۶۹-۲۷۶) باید توجه داشت که استناد به تجربه کردن زندگی گذشته شخص و یاد آوری جزئیات زیادی از زندگانی قبلی خویش، یادآوری ها و بازشناسی مکان ها نمی تواند تناسخ را به مثابه یک قاعده و قانون در سیر روح پس از مرگ به اثبات رساند چرا که این گزارش ها به شدت قابل خدشه و تردید و سرشار از تحلیل و پیش فرض است و از سوی هیچ مرکز معتبری تایید نشده است پیچیدگی و اسرار و خفاء و در پرده ماندن بسیاری از ویژگی های روح و حقیقت انسان دلیلی است که به سادگی نتوان، تناسخ و مانند آن را به نفس نسبت داد. تاثیر گذاری اندیشه تجربی تناسخ در فرد و اجتماع از حیث روانی و عاطفی غیر از واقعیت داشتن آن است و صرف تلقین و تبدیل پندار به اعتقاد و تاثیر گذار بودن نمی توان به واقعیت دار بودن آن حکم کرد. از طرفی تقریباً قریب به اتفاق عرفا، متکلمین، فلاسفه، مفسرین و حتی محدثین، به بحث تناسخ پرداخته اند؛

هیچ یک از دانشمندان و اندیشمندان مسلمان تن به قبول تناسخ نداده‌اند. شیخ صدوق (صدوق، ۱۴۱۲ق، ص ۴۳)، شیخ مفید (مفید، ۱۳۷۹ش، ص ۵۲-۵۳)، خواجه نصیرالدین طوسی (طوسی، ۱۳۹۸ش، ص ۲۶۲-۲۶۴)، علامه مجلسی (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴ ص ۳۳۰)، فیض کاشانی (فیض کاشانی، بی تا، ص ۷۴-۷۶) عرفا (قیصری، ۱۳۷۵ش، ص ۴۹۰، ۴۶۸، ۹۸۲) فلاسفه بزرگی همچون ارسطو (شریف، ۱۳۶۳ش، ج ۱ ص ۱۴۳)، ابن سینا (طوسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳/۳۵۶)، ملاصدرا (ملاصدرا، ۱۹۹۹م، ج ۹ ص ۱۳۴) و... تناسخ را محال شمرده‌اند.

ادله عقلی استحاله تناسخ

متفکران و اندیشمندان دلیل‌های متفاوتی براستحاله تناسخ بیان کرده که بخشی رویکرد عقلانی و بخشی با توجه به آیات و روایات رویکرد نقلی دارد که در این نوشتار به نقد و بررسی برخی از مهمترین دلایل عقلی اشاره می‌شود.

الف) انتقال منطبع یا مخالفت با عنایت الهی

بسیاری از فیلسوفان و متکلمان (ملاصدرا، ۱۹۹۹م، ج ۹ ص ۷؛ ملاصدرا، ۱۳۵۴ش، ص ۳۲۸؛ سبحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲ ص ۸۰۰؛ شیرازی، بی تا، ص ۴۶۹-۴۷۰) تناسخ را موجب انتقال منطبع از ماده ای به ماده دیگر یا باعث عدم عنایت خداوند به مخلوقاتش بیان کرده‌اند. با اعتقاد به مادیت نفس، لازمه انتقال این است که در عین انتقال وجود لغیره، لغیره نباشد. با اعتقاد به تجرد نفس، عدم وصول نفس به کمال شایسته اش با عنایت الهی ناسازگار است (ملاصدرا، ۱۹۹۹م، ج ۹ ص ۷).

نقد

اولاً: استکمال و تکامل علمی و عملی فقط با جدای نفس از بدن حاصل نمی‌شود؛ بلکه انسان در همین زندگی دنیوی هم قادر است به کمالات علمی و عملی اش دست یابد، چنان که برای بسیاری از پیامبران و ائمه طاهرين (علیهم السلام) واقع شده است. ثانیاً: فرض شما فقط استحاله تناسخ ابدی را در بر گرفته؛ در حالی که مدعی شما اعم از آن و استحاله تمام انواع تناسخ می‌باشد، لذا دلیل شما اخص از مدعی است ثالثاً: گاهی وجود مانع و عدم تحقق شرایط، باعث می‌شود که موجود از کمالاتش باز ماند و ارتباطی به

عنایت الهی ندارد. رابعا: جدایی کامل نفس از بدن فقط با مرگ طبیعی حاصل نمی شود؛ بلکه با مرگ اختیاری بدون اینکه نفس انسان به عالم آخرت منتقل شود نیز تحقق می یابد (سهروردی، ۱۳۸۰ش، ج ۳ ص ۵۰۳) چنان که در تفسیر روایت نبوی «موتوا قبل ان تموتوا» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶۹ ص ۵۷) همین تفسیر مطرح شده است (یوسفی، ۱۳۸۹ش، ص ۱۲۲؛ فیاضی، ۱۳۹۳ش، ص ۴۶۳-۴۶۴).

نقد و بررسی

اولا) بر فرض قبول نایل شدن انسان به کمالات علمی و عملی در این دنیا، این امر اختصاص به عده ای محدودی دارد، نه تمام افراد انسانی؛ لذا دلیل اعم از مدعی است. ثانيا: در صورتی که ظرفیت دنیا برای ظهور و بروز تمام کمالات علمی و عملی افرادی چون انبیاء کافی باشد باید پاداش اعمال و کردار در همین دنیا داده شود و نیازی به بهشت و جهنم نخواهد بود. از طرفی از مصادیق اتم ارسال رسل و انزال کتب، هدایتگری است. لذا هدایت، کمالی برای انبیاء الهی محسوب می شود و در صورت تحقق این کمال، با آمدن عده ای، نیاز به هادیان دیگری نخواهد بود و ارسال رسل و انزال کتب لغو خواهد بود. ثالثا) شکوفایی تمام کمالات علمی و عملی افراد خاص نیز، در نشئه مادی و ظرف دنیوی که دارتراحم است ممکن نمی باشد. رابعا: انقطاع نفس، از بدن امری تشکیکی و دارای مراتب است؛ مرتبه نازله آن، خواب است؛ با قدرت گرفتن و فعلیت یافتن استعداد های نفس، شخص می تواند در بیداری نیز با اراده و اختیارش برای مدتی نفس را از بدن جدا کرده و دوباره بعد از مدت زمانی به آن برگرداند و این تناسخ نیست و فرقی با جدا شدن نفس از بدن به هنگام خوابیدن ندارد؛ لذا اگر مرگ اختیاری را نوعی تناسخ بدانیم؛ باید خواب را نیز تناسخ به شمار آوریم.

ب) اجتماع دو نفس در یک بدن

اکثریت معتقدین به استحاله تناسخ و منکران آن به لازمه تناسخ، که اجتماع همزمان دو نفس در یک بدن است، استدلال نموده اند؛ نفسی، در اثر استعداد و آمادگی بدن به او ملحق شده و نفسی دیگر بواسطه تناسخ به آن تعلق گیرد؛ این امر مستلزم محال است زیرا تشخیص هر شخصی بواسطه نفسش است و تعلق گرفتن دو نفس به بدن واحد در واقع

دو تشخص را برای شخص واحد در پی خواهد داشت که این امر باعث می‌شود که یک وجود واحد و یک شخص واحد، دارای دو وجود باشد که محال است. (ابن سینا، بی‌تا، ص ۳۱۲-۳۲۰؛ ابن سینا، ۱۳۶۳ش، ص ۱۰۸؛ سهروردی، ۱۳۸۰ش، ج ۱ ص ۴۹۹-۵۰۰؛ رازی، ۱۴۱۰ق، ج ۲ ص ۳۹۷)

نقد

اولا: ملازمه و همراهی دو نفس بایک بدن را نمی‌پذیریم؛ زیرا ممکن است فقط یک نفس که نفس مستنسخه است، به بدن تعلق گیرد؛ چرا که حدوث بدن تنها مقتضای حدوث نفس است چه بسا بدن مستعد و آماده‌ای که نفس به آن تعلق نمی‌گیرد. بنابراین هیچ رجحانی بین احتمال حدوث نفس پس از آمادگی بدن نسبت به احتمال نفس مستنسخه وجود ندارد. ثانيا: بر فرض پذیرش، این استدلال فقط در جایی است که نفسی در بدن حادث شده یا موجود باشد و مانع تعلق نفس مستنسخه شود؛ اما در صورتی که نفسی توسط مرگ از بدن مفارقت نموده و دوباره به همان بدن پیوندد چنین دلیلی را در بر نخواهد گرفت. ثالثا: دلیل ثانوی از مدعی است و تناسخ را بطور کامل نفی نمی‌کند و شامل همه نمونه‌ها نمی‌شود؛ مثلاً در صورت جدایی روح نوزادی به سبب نارسایی از بدنش، و تعلق به بدن نوزاد دیگری که استعداد تعلق روح را دارد؛ دلیل شما قدرت اثبات استحاله آن را ندارد. رابعا: این برهان تنها بر مبنای ملاصدرا تمام است؛ که روح را صورت بدن می‌داند... در حالی که این مبنا به نظر ما، ناتمام است؛ زیرا بر طبق مبنای ما نفس در مرحله انسانی مجرد است و بدن ابزار اوست در نتیجه دو روح در صورتی که به یک بدن تعلق گیرد، با یک ابزار کار می‌کنند؛ چنان‌که دو نویسنده می‌تواند با تقسیم وقت، از یک قلم استفاده کنند (یوسفی، ۱۳۸۹ش، ص ۱۲۳-۱۲۴؛ فیاضی، ۱۳۹۳ش، ص ۴۷۶).

نقد و بررسی

اولا: مستشکل با ذهنیت امکان تناسخ به نقد دیدگاه استحاله تناسخ می‌پردازد؛ صرف احتمال، نمی‌توان حکم به امکان یا استحاله امری کرد و همچنین اشکال مستشکل بر خود او نیز وارد است؛ زیرا بر طبق فرض احتمال حدوث نفس، با احتمال تعلق نفس مستنسخه برابر است. از طرفی بدنی که قابلیت و استعداد پذیرش نفس را داشته باشد و نفسی در آن

حادث نشود؛ با حکمت و عنایت الهی ناسازگار است چون همان مبداء فیاضی که نفس را افاضه می کند؛ همو نیز، قابلیت و استعداد را به بدن برای پذیرش نفس می دهد و در صورتی که نخواهد نفسی به بدنی تعلق گیرد؛ هرگز قابلیت پذیرش را در بدن ایجاد نمی کند؛ تا منجر به فعل لغو که از ساختش به دور است، نشود و نه تنها این امر، مخالف اختیار نیست؛ بلکه عین اختیار است. ثانیاً: تناسخ ملکی در جایی است که انتقال یک نفس از یک بدن، به بدن دیگر در همین نشاء دنیوی باشد (ملاصدرا، ۱۳۶۰ش، ص ۳۲۱؛ سبحانی، ۱۴۱۲، ج ۲ ص ۷۹۷؛ ملاصدرا، ۱۳۵۴ ق، ص ۱۰۸) در صورتی که یک نفس از یک بدن جدا شده و دوباره به همان بدن منتقل شود، بدن غیری در کار نیست و انتقالی صورت نپذیرفته و اساساً از تعریف تناسخ اصطلاحی خارج است. ثالثاً: از منظر ابن سینا با حدوث هر بدن، تنها نفسی که فقط همین بدن زمینه ساز حدوثش است، به آن پیوند برقرار کرده و همراهی و مصاحبت اتفاقی میان نفس و بدن را رد (ابن سینا، ۱۳۷۵ش، ص ۳۱۸) و رابطه بین نفس با بدن را رابطه تدبیر و تصرف بیان می کند به نحوی که هر نفسی نسبت به بدنش شعور و آگاهی داشته و فقط از نفسش تاثیر می پذیرد. بنابراین با در نظر گرفتن دو نفس، نفس غیر فعال که هیچ رابطه ای با بدن این انسان برقرار نکرده، نفس این انسان، به شمار نمی رود. (ابن سینا، ۱۹۴۹م، ص ۳۱۹-۳۲۰) فلاسفه مشاء معتقدند، شرط تعلق و افاضه نفس به بدن، تحقق بدن و واجد بودن استعداد دریافت نفس توسط بدن است. (طوسی، ۱۳۸۴، ص ۱۳) بنابراین هر بدن، دارای نفسی است که فقط و فقط از آن اوست و نفس و بدن به مرور زمان و به تدریج، همراه و همگام با هم در سیلان و حرکتند و به کمال و فعلیت دست می یابند. (ملاصدرا، ۱۹۹۹ م، ج ۸ ص ۲۸۶ و ۲۸۷؛ ملاصدرا، ۱۹۹۹ م، ج ۹ ص ۵ و ۶؛ دیوانی، ۱۳۷۶ش، ص ۱۶۴) و از طرفی نفس انسان، از خود جنین جسمانی حادث شده نه اینکه مستقل و مجرد از بدن، ایجاد شده و در جنین جای گیرد. (ملاصدرا، ۱۹۹۹ م، ج ۸ ص ۲۸۷) تعبیر نفس، به نویسنده و بدن، به قلم، تعبیر مناسبی به نظر نمی رسد؛ چرا که نفس و بدن همراه با هم فعلیتهای را کسب می کنند؛ در ارتباط نویسنده و قلم، فعلیت و کمال یک طرفی است نه طرفینی و فقط و فقط، نویسنده است که کمالاتی را بدست می آورد نه قلم.

ج) وحدت شخصیت

ابن سینا (ابن سینا، ۱۳۷۹ش، ص ۱۸۹؛ ابن سینا، ۱۳۶۳ش، ص ۱۰۸؛ ابن سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۳۱۸) و کسانی چون ملاعبد الرزاق لاهیجی در گوهر مراد (محقق لاهیجی، ۱۳۹۲ش، ص ۱۷۲) بواسطه استدلال در مورد وحدت شخصیت مهر ابطال بر تناسخ زده اند. به این بیان که قبل از تعلق و افاضه روح به جسم و بدن، بدن نیازمند و محتاج افاضه کننده ای غیر مادی و مجرد است؛ در این تعامل باید جسم تحقق داشته تا نفس به آن افاضه شود و بخلی در علت مجرد افاضه کننده نفس، وجود ندارد بنابراین با تحقق و ایجاد استعداد بدن، مفیض نفس را به بدن افاضه می کند. و در صورتی که نفس دیگری در اثر جدایی و انفصال از بدن دیگر بواسطه تناسخ به بدن شخص، تعلق گیرد باعث تعلق دو نفس در بدن واحد می شود که محال است و ما وجدانا به علم حضوری بیش از یک نفس در خود نمی یابیم.

نقد

اولا: تحقق و ایجاد روح، به جسم و بدن و استعداد آن نیازی ندارد و آفرینش نفس و روح بدون بدن نیز امکان پذیر است و هیچ دلیلی چه عقلی یا چه نقلی بر ضرورت ارتباط و تعلق روح به بدن هنگام آفرینش وجود ندارد و ادله اقامه شده غیر قابل قبول و مخدوش اند. ثانيا: واجب تعالی قادر مطلق است و هیچگونه جبری برای او تصور نمی شود و فاعل مختار است و حتی پس از آماده شدن و واجد شدن استعداد بدن می تواند روح را به بدن مستعد افاضه نکند. ثالثا: بر فرض که استدلال مذکور بی اشکال باشد مفادش محال بودن تعلق دو روح به یک بدن نیست؛ بلکه تنها و تنها بر این معنا گواه است که چنین چیزی تحقق نیافته و رخ نداده است. افزون بر این، علت و سبب تشخیص بدن که در واقع صورت آن به شمار می آید، نفس نباتی است نه نفس انسانی، تا منجر به تعدد شخصیت شود. رابعا: اشکال ما در اصل مبنای ملاصدرا است؛ زیرا اجتماع مادیت و تجرد چیزی جز تناقض نیست (فیاضی، ۱۳۹۳ش، ص ۴۵۸-۴۶۰) خامسا: ملازمه قابل پذیرش نمی باشد؛ زیرا ممکن است تنها نفسی که با مرگ از بدن پیشین مفارقت کرده جدا شده به یک بدن تعلق گیرد و حدوث بدن، تنها مقتضای حدوث نفس است چه بسا بدن مستعد و آماده ای که هیچ نفسی به آن حادث نشده و تعلق نگیرد. سادسا: هیچ دلیلی بر محال بودن و استحاله

تعلق دو روح به یک بدن وجود ندارد؛ و اینکه در خود دوروح نمی یابیم، تنها به این سبب است که در ما چنین نشده؛ نه اینکه به دلیل محال بودن آن باشد بر این اساس ممکن است یک بدن متشخص، واجد دو روح باشد به گونه ای که یکی روز و دیگری شبانگاه بدن را به خدمت گیرد یا حتی هم زمان، دوروح با یک بدن کار داشته باشند؛ ولی روحی که قوی تر است و از قدرت و کمالات بالاتری برخوردار است، بر بدن مسلط شده و بدن را به سمت وسوی که می خواهد هدایت کند و از او کار بکشد. (یوسفی، ۱۳۸۹ش، ص ۱۲۶-۱۲۸)

نقد و بررسی

اولاً: اگر روح، نیازی به بدن و استعداد بدنی ندارد، چرا به آن تعلق می گیرد؟ طبق مبنای مستشکل انسان دارای دو نفس بوده و نفس نباتی، صورت بدن است و کار تغذیه و تولید و رشد و نمو را عهده دار است، با این وجود، چه کمالی برای بدن تصور می شود که با تعلق نفس انسانی به بدن، بدن به آن کمال می رسد و همچنین چه کمالی در اثر این تعلق، عائد نفس مجرد می شود؟ ثانیاً: طبق مبنای مستشکل اگر قرار شد نفس به بدن تعلق بگیرد، باید بدن استعداد آن را داشته باشد و از طرفی دیگر طبق بیان ایشان، نفس در ایجاد، نیازمند استعداد بدنی و بدن نمی باشد بنابراین با وجود این که نفس در اصل وجود به بدن نیاز ندارد به طریق اولی در ادامه نیز به آن نیازی نخواهد داشت و این به این معناست که با وجود استعداد بدن، نفس به آن تعلق نگیرد؛ در نتیجه وجود و عدم استعداد در تعلق گرفتن نفس به بدن، یکسان خواهد بود از منظر ابن سینا، میان نفس با بدن، رابطه تدبیر و تصرف برقرار است به نحوی که هر نفسی نسبت به بدنش از آگاهی و شعور برخوردار بوده و در مقابل هر بدنی نیز فقط از نفس که منحصرأ مربوط به اوست تاثیر می پذیرد. هر انسانی با مراجعه به باطن خود و با علم حضوری در می یابد که فقط و فقط واجد یک نفس مدبر و متصرف است؛ در صورتی که بدن، دارای دو نفس باشد و یکی از آنها غیر فعال بوده و در بدن بعنوان ابزارش تصرف نکند این نفس غیر فعال، نفس این انسان به شمار نمی آید، چرا که هیچ رابطه ای با بدن او برقرار نکرده است (ابن سینا، ۱۹۴۹م، ص ۳۱۹-۳۲۰؛ ملاصدرا، اسفار ج ۹ ص ۱۰) از منظر ملاصدرا درجات استعدادها و فعلیت ها

در هر نفس، مادامی که نفس به بدن خاص خود تعلق دارد، متناسب با درجات استعدادها و فعلیتهای آن بدن خاص است (ملاصدرا ۱۹۹۹م، ج ۹ ص ۲) و نفس انسانی صورت بدن است و به آن تعیین و تشخیص می‌بخشد و هر بدنی، فقط می‌تواند یک نفس داشته باشد و محال است که وجود واحد بتواند واجد دو ذات و دو وجود باشد (ملاصدرا، ۱۹۹۹م، ج ۹ ص ۱۰) از طرفی دیگر در صورتی که ارواح پیش از ابدان آفریده شده باشند دلیل تعلق هر یک از آنها به این بدن خاص و بالعکس چیست؟ و اصولاً ملاک تمایز ارواح خلق شده قبل از تعلق به ابدان و ملاک تعلق هر یک به یک بدن خاص چیست؟ چرا که با ابزار بودن بدن، برای نفس، هیچ تفاوتی بین این بدن و بدن‌های دیگر وجود نخواهد داشت و همچنین برای این ابزارها، هیچ تفاوتی بین تعلق به این نفس و نفس دیگر نمی‌توان در نظر گرفت؛ در حالی که بین انسان‌ها اختلاف در شخصیت وجود دارد و از نظر نقص و کمال با یکدیگر تفاوت دارند. ثانیاً: خداوند فاعل مختار، حکیم است؛ لذا حکمتش اقتضاء می‌کند؛ که کاری لغو و بیهود انجام ندهد ما هیچ دلیلی نداریم که خداوند روحی را بیافریند و به حال خود رها نماید؛ این فاعل مختار که قادر مطلق نیز هست، می‌تواند از اول نفسی را نیافریند تا بعد مجبور نباشد آن را به بدنی افاضه نماید یا به حال خود رها کند؛ از طرفی این که خداوند مختار، برای بدنی که قابلیت پذیرش نفس را دارد، نفسی نیافریند و همان نفس مستنسخه را به آن افاضه کند، صرف یک احتمال و یک نوع تحکم در مورد خداست و باعث مجبور شدن اوست، زیرا در صورتی که نفس آماده شده را به بدن افاضه نکند؛ مجبور است نفس مستنسخه را افاضه نماید که هم با قدرت و هم با اختیارش ناسازگار است ثالثاً: از منظر ابن سینا با حدوث هر بدن، نفسی که، همین بدن زمینه حدوث آن است، به آن تعلق می‌یابد. قریب به اتفاق فیلسوفانی که معتقد به استحاله تناسخ اند از این دلیل پیروی کرده‌اند (ابن سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۳۲۰؛ همو، النجاه، ص ۳۸۶؛ همو ۱۳۶۳ش، ص ۱۰۸؛ رازی، ۱۴۱۰ق، ص ۳۹۷) نفس و بدن در آغاز پیدایش، امری بالقوه‌اند و بر طبق حرکت ذاتی جوهری، حرکتی عمومی بین دو نقطه قوه و فعل دارند و نفس پس از جدایی و انفصال و تجرید کامل از ماده به بقای ابدی اش می‌رسد (فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق، ص ۸۷) نکته قابل توجه این است که در حکمت صدرایی

باید نفس را حامل بدن دانست نه بالعکس. (ملاصدرا، ۱۳۵۴ش، ص ۳۵۳) چه اصراری بر این مطلب است که با پذیرش عدم تحقق دو روح در بدن واحد، امکان آن را بپذیریم چیزی که اصلاً، رخ نداده و در آینده هم رخ نخواهد داد؛ پافشاری بر امکان وقوع آن چه ثمره علمی و عملی را به دنبال دارد. از طرفی با وجود دو روح و غلبه روح قوی تر کشمکش بین دو نفس ایجاد می شود که قطعاً روح قویتر بدن را تحت تاثیر خود قرار خواهد داد و حال این که هیچ کس چنین کشمکش را تجربه نکرده است؛ علاوه بر این که اگر نفس قوی تر انسان را به سوی رذائل اخلاقی و نفس ضعیف تر انسان را به فضایل اخلاقی دعوت کند و رذائل بر فضایل غالب شود، با این وجود، نفسی که واجد ملکات فاضله است؛ جهنمی شود این امر چگونه با عدل الهی سازگار است؟ و از طرفی دیگر ملکاتی که در اثر اعمال و کردار و رفتار خوب یا بد ایجاد می شود؛ مربوط به کدام نفس خواهد بود و در صورتی که دو نفس با هم از تمام جهات مساوی باشند و اختلاف و کشمکش بین آنها واقع شود، از دو حال خارج نیست یا هر دو هم زمان، بدنی را تدبیر می کنند یا هیچکدام بدن را تدبیر نمی کنند؛ در صورتی که هم زمان، بدنی را تدبیر کنند؛ چون بر طبق فرض، از تمام جهات مساویند و هیچکدام بر دیگری رجحانی ندارد، منجر به تعطیل تدبیر بدن خواهد شد؛ که محال است. رابعا: بر اساس تعریف تناسخ (ملاصدرا، ۱۳۸۴ش، ص ۱۴۸؛ ملاصدرا، ۱۹۹۹م، ج ۹ ص ۵۵) درجایی که بدنی متلاشی شده و دوباره بازسازی شده یا نفسی که از بدنی جدا شده و دوباره به آن بدن برگشته و تعلق گرفته است؛ انتقال صورت نپذیرفته و بدن غیر در کار نیست؛ پس تناسخ ملکی اصطلاحی، رخ نداده است.

د) بازگشت فعل به قوه

در صورت پذیرش تناسخ بازگشت فعل به قوه به عنوان یکی از ادله استحاله تناسخ مورد توجه بسیاری از فیلسوفان قرار گرفته است. (قطب الدین شیرازی، بی تا ص ۴۷۶؛ حسن زاده آملی، ۱۳۸۵ش، ص ۶۷۹؛ ملاصدرا، ۱۳۶۳ش، ج ۷ ص ۳۹۱؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱ ص ۲۱۱-۲۰۷). بعد از مفارقت نفس از بدن و باتعلق نفس پس از مرگ به بدن دیگری، به بازگشت و رجوع فعل به قوه منجر می شود. هر جسم و بدنی در ابتدا

نسبت به کمالات علمی و عملی اش مستعد و بالقوه است و نفس و بدن هر دو در طول حیات دنیوی اش از قوه به فعلیت و کمال می‌رسند فرقی نمی‌کند که فعلیت در سعادت باشد یا در شقاوت .

نقد

اولاً: رجوع و بازگشت از فعل به قوه هر چند در برخی از فرض‌های تعلق روح به بدن قابل تصور است، می‌توان فرضی یافت که چنین نباشد؛ برای نمونه در صورتی که شخص از دنیا برود و پس از مدتی روحش به بدنی همانند و مشابه آن بدن از دنیا رفته، وارد شود؛ به هیچ وجه رجوع فعل به قوه نخواهد بود. ثانیاً: برفرض که تناسخ، رجوع از فعل به قوه باشد؛ هیچ دلیلی بر استحاله آن وجود ندارد و ادله اش نیز ناتمام است (یوسفی، ۱۳۸۹ش، ص ۱۳۱) روح عزیز پیامبر که از بدن پیشین خارج شده بود پس از صدسال به بدن جدید وارد شد بدنی که از لحاظ تشخص غیر از بدن سابق است (رک سوره بقره آیه ۲۵۹)

نقد و بررسی

اولاً: لازمه این فرض این است که، از یک طرف، بدن در ابتداء از هیچ فعلیتی برخوردار نیست و بالقوه است. مراحلی از فعلیت را به تنهایی و بدون تعلق به نفس طی کند که محال است و از طرفی نفس مستنسخه هم باید مدتی معطل باقی مانده تا بدنی که حادث شده استعداد لازم برای تعلق آن را پیدا کند. نفس در هنگام مرگ در حالیکه بخشی از قوا و استعدادهای خود را به فعلیت رسانده، از بدن مفارقت می‌کند؛ حال اگر نفسی که در این مرتبه از فعلیت و کمال است بخواهد با تناسخ، به بدن جدیدی که از حیث کمالات در حد قوه و استعداد محض است تعلق گیرد، قطعاً باید با آن بدن هم، همان رابطه ذاتی و ترکیب اتحادی را برقرار کند که در ابتدای حدوث باین اصل خود داشت، اما این امر باطل است چرا که اتحاد میان امر بالفعل و امر بالقوه محال است (ملاصدرا، ۱۹۹۹م، ج ۹، ص ۳) علاوه بر اینکه بامرگ ارتباط و علقه نفس و بدن بطور کامل قطع نمی‌شود؛ علاقه دیدار اموات به خانواده و وابستگی‌شان - که در روایات زیادی وارد شده است (کلینی، ۱۳۸۱ش، ج ۳، ص ۲۳۰) - دلیلی بر این ادعا است. (طباطبایی، ۱۳۸۱ش، ص ۸۸) بنابراین جدایی

کامل بین نفس و بدن و عالم ماده اتفاق نمی افتد لذا تعلق کامل نفس به بدنش ممکن است و از مقوله تعلق نفس به بدن بیگانه نیست تا تناسخ باشد. ثانیاً: روح عزیر پیامبر در همین عالم دنیا به همان بدن سابق، بازگشت و بدن حضرت عزیر در مدت صد سال باذن الهی سالم باقی مانده و از هم نپاشیده بود؛ چراکه طبق آیه شریفه (سوره بقره آیه ۲۵۹) زمانی که روح به بدنش بازگشت و دوباره زنده شد، عزیر پیامبر فکر کرد که یک روز یا بخشی از یک روز را به خواب فرورفته است و حتی باذن الله در غذا و نوشیدنی اش نیز، هیچ گونه تغییری ایجاد نشده بود و انتقال از بدنی به بدن دیگر صورت پذیرفته است لذا تناسخ ملکی مورد نظر ما رخ نداده است ثالثاً: اگر قوه‌ای وجود نداشته باشد، حرکتی و تغییری در کار نیست؛ لذا امری که بالفعل است و کمالاتش را داراست؛ در صورت واجد بودن کمالاتی، حرکت برای بدست آوردن آن چه دارد، تحصیل حاصل و امری لغو است رابعاً: مستشکل فقط ادعا کرد ما دلیلی بر استحاله بازگشت از قوه به فعل نداریم و برای عدم استحاله آن هیچ دلیلی اقامه نکرده است؛ بنابراین بر فرض قبول اشکال، اشکال مستشکل به خودش نیز وارد است.

ذ) ترکیب بالقوه و بالفعل

طبق مبنای ملاصدرا نفس، محصول حرکت جوهری بدن است (ملاصدرا، ۱۹۹۹ش، ج ۹ ص ۸۴ و ۸۵) و در پیدایش و ظهور نیازمند زمینه مادی است (ملاصدرا، ۱۳۶۰ش، ص ۳۱۵ و ۳۱۶) نفس انسان جسمانی الحدوث است و پس از استکمال و خروج از قوه به فعل و طی مراتب کمال مجردی - روحانی، ابقاء می شود که در بقای ذات خویش به بدن نیازی ندارد؛ بلکه قائم به ذات خویش و فاعل بدون آلات و ادوات جسمانی است (ملاصدرا، ۱۳۶۰ش، ص ۳۲۸) لذا دو عالم ماده و مجرد در پی هم و به صورت ادامه طبیعی یکدیگر قرار می گیرند (ملاصدرا، ۱۹۹۹م، ج ۸ ص ۲۸۷؛ ملاصدرا، ۱۳۶۰ش، ص ۲۹۵) و هر بدن، نفسی دارد که بطور انحصاری از آن اوست و در پی و دنباله حرکت مادی آن بدن است. (ملاصدرا ۱۹۹۹م، ج ۸ ص ۲۸۶ و ۲۸۷) صدررا با حرکت جوهری هم حدوث نفس را اثبات می کند و هم تناسخ را باطل می نماید (ملاصدرا ۱۹۹۹م، ج ۸ ص ۳۰۲؛ اسفار ج ۹ ص ۵) بنابراین هر نفسی در مدت حیات دنیوی اش با افعال و اعمال خود به فعلیتی

می‌رسد و سقوط او به حد قوه محض محال است (ملاصدرا، ۱۹۹۹م ج ۹، ص ۵ و ۶؛ دیوانی، ۱۳۷۶ ص ۱۶۴) برای افاضه نفس به بدن لازم و ضروری است جسم و بدنی تحقق داشته و قابلیت و استعداد دریافت و افاضه نفس را پیدا کند تا نفس به آن تعلق گیرد (شکیبا، ۱۳۸۷ش، ص ۱۳) بنابراین چطور ممکن است بدن، نفس ساخته و پرداخته‌ی بدن دیگری را بپذیرد در حالی که آن نفس با بدن اول شکل پذیرفته و با آن متناسب شده است. (جامعی، ۱۳۸۴ش، ص ۸۴) امکان ندارد نفس پس از سیر صعودی و شکوفایی استعدادهای و سپری کردن مراتب تعالی خود باری دیگر به حالت قوه باز گردد بنابراین تناسخ باطل است (ملاصدرا، ۱۳۶۰ش، ص ۳۴۵).

نقد

اولاً: مصاحبت و همراهی حرکت نفس و بدن، مخدوش است؛ زیرا رشد و تعالی یکی ملازم با رشد دیگری نیست؛ بلکه روح و بدن دو وجودند و چون چنین اند ممکن است روح کسی روبه تعالی ورشد باشد بدون این که بدنش از رشدی و نموی برخوردار گردد یا روح و نفس انسان ساکن ماند، ولی جسم و بدنش رشد کند. ثانیاً: ترکیب نفس و بدن از نوع ترکیب موجود بالفعل و بالقوه نیست؛ زیرا بدن نیز به سان نفس امر بالفعل است؛ بنابراین لازمه تعلق نفس به بدنی دیگر این نیست که یکی بالفعل باشد و دیگری بالقوه بلکه هر دو بالفعل اند ثالثاً: در صورتی که ترکیب بالفعل و بالقوه ناممکن باشد ترکیب هیولاً و صورت جسمانی نیز که به اعتقاد فلاسفه، تنها ترکیب حقیقی در عالم هستی است، محال خواهد بود زیرا هیولاً، وجودی بالقوه و صورت، وجودی بالفعل است. رابعاً: مبنای استدلال مزبور مخدوش است؛ زیرا بین نفس انسانی و بدن ترکیب طبیعی اتحادی برقرار نیست از این روی در حالت خواب، روح انسان از بدن جدا می‌شود، نفسی که با بدن ترکیب حقیقی و اتحادی دارد، نفس نباتی است که رشد آن نیز هماهنگ و از دایره تناسخ خارج است. (یوسفی، ۱۳۸۹ش، ص ۱۳۲)

نقد و بررسی

اولاً: منظور از رشد روح و ساکن ماندن بدن این است که شخص زمان پرداختن به یکی، از پرداختن به دیگر باز می‌ماند؛ چرا که دنیا دار تزامم است یعنی هرچقدر به مساله

رشد و تعالی روح و معنویت عنایت شود، شخص از پرداختن به امور جسم و جسمانی محروم می شود؛ برطبق فرمایش امیر المومنین دنیا و آخرت دو دشمن و دو راه مختلفند هر چه شخص، به یکی نزدیکتر شود از دیگری دور می شود (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۰ ص ۱۲۹)؛ علاوه بر آن، این سؤال مطرح می شود که رشد و عدم رشد نفس، آیا به خودی خود اتفاق می افتد یا در ارتباط با بدن شکل می گیرد؛ بطوریکه شخص در صورتی که خودسازی و تزکیه نفس نماید، روح او تعالی یافته و در صورتی که نگاه مادی داشته باشد، فقط بعد حیوانی رشد می کند؛ هر دو، در سایه اعمال و کردار شخص در معیت نفس و بدن شکل می گیرد و الا اگر روح به خودی خود رشد می کرد چه لزومی به تعلق گرفتن به بدن داشت؟ ثانیاً: در اینجا خلطی صورت پذیرفته است؛ زیرا منظور از بالفعل بودن نسبت به کمالات کسب شده است نه صرف تحقق خارجی داشتن. ثالثاً: هیولی قبل از ترکیب به عنوان ماده المواد قابلیت پذیرش هر صورتی را دارد اما زمانی که صورتی را پذیرفت همزمان با ترکیب، فعلیت می یابد و دیگر بالقوه نیست تا ترکیب از بالفعل و بالقوه تحقق پیدا کند. رابعاً: برطبق مبنای شما نفس نباتی صورت بدن است (فیاضی، ۱۳۹۳ش ص ۴۸۷) در این صورت، زمانی که روح به مرگ اختیاری، از بدن خارج می شود یا در مواردی مانند صد سال به خواب رفتن حضرت عزیر پیامبر یا بیش از سیصد سال اصحاب کهف و... باید نفس نباتی امر تغذیه و تولید و رشد را انجام دهد؛ چون بدن از بین نرفته است و به حال خویش باقی است.

(ر) تعلق نفس به بدن نامستعد

بسیاری از اندیشمندان (ملاصدرا، ۱۳۸۴ش، ص ۱۴۸؛ ملاصدرا، ۱۹۹۹م، ج ۹ ص ۲-۴ سبزواری، ۱۳۵۱ش، ج ۱ ص ۲۹۶، ۲۹۵؛ سبزواری، ۱۴۲۲ق، ج ۵ ص ۱۹۴) با تأکید بر ضرورت هماهنگی نفس و بدن، با بیان های متفاوت بر این نکته پای فشرده اند که تناسخ نفس به منزله تعلق آن به بدنی نامستعد است که عقلاً محال است از این رو امکان تحقق تناسخ به طور کلی منتفی است؛ بر اساس حکمت متعالیه هر نفس خاص با بدنی خاص ارتباط و پیوند تکوینی و رابطه طبیعی و ذاتی دارد؛ و انفصال وجدایی نفس از بدن خاص و پیوند و تعلق آن به بدن دیگر محال و غیر معقول و غیر منطقی است زیرا معنایش این است

که نفس که محصول حرکت جوهری در ماده خاص است به ماده دیگری تعلق گیرد که هیچ ارتباطی با او ندارد و از دامن او پرورش نیافته است. (نیکزاد ۱۳۸۲ ش، ص ۱۶۰-۱۶۱)

نقد

اولاً: مدعای کسانی که تناسخ را محال می‌دانند؛ اعم است و با این دلیل نمی‌توان آن را اثبات کرد. بر این اساس احیاء وزنده کردن اموات و مردگان در دنیا، که نوعی تناسخ است با این دلیل نفی نمی‌شود؛ همچنین مسأله معاد جسمانی با این بیان قابل دفع نیست؛ زیرا بدین معناست که هر کس به هر نحوه و صورتی از دنیا رخت بر بست به همان شکل و صورت، روح در او حلول خواهد کرد و به آن تعلق گرفته و وارد عرصه قیامت می‌شود. ثانیاً: در ارتباط نفس و بدن نفس انسانی صورت بدن نیست بلکه نفس نباتی که در طول زندگی شخص از بدنش جدا نمی‌شود و همیشه ملازم اوست، صورت بدن می‌باشد؛ و نفس انسانی، هم در حالت خواب و هم با مرگ قابل جدایی و انفکاک از بدن است، در ارتباط نفس انسانی و بدن، بدن ماده روح و نفس انسانی صورت بدن نیست؛ بلکه ابزار کار اوست، به نظر ما روح، روحانی الحدوث و پیش از بدن به صورت مجرد آفریده شده است و بر این اساس پس از تعلق به بدن رابطه اش از نوع مدبر و مدبر؛ کاتب و قلم و راننده و اتومبیل است بنابراین این نفس انسانی و روح است که بر بدن ولایت تکوینی دارد هر چند نفس نباتی که صورت بدن است از چنین رابطه‌ای بی‌بهره است. ثالثاً: از طرفی دیگر در بحث استکمال نفس و بدن، استکمال در صورت رخ می‌دهد و کامل شدن شی به سبب استکمال صورت است کمالات انسان به ماده و بدن ارتباطی ندارند؛ بلکه به صورت باز می‌گردند؛ زیرا شئیت شی به صورت آن است بنابراین نمی‌توان از مقدمه سوم که استکمال انسان بود، نتیجه گرفت که ماده و صورت هر دو در حال تکامل اند؛ استکمال تنها در صورت معنا می‌یابد. (فیاضی، ۱۳۹۳ ش، ۴۸۴-۴۸۸)

نقد و بررسی

اولاً: الف) تناسخ عبارتست از انتقال نفس از یک بدن به بدن دیگر در همین دنیا؛ در احیای مردگان در این دنیا، انتقال نفس از بدنی به بدن دیگر صورت نپذیرفته و بلکه به

همان بدن خود شخص منتقل شده است و تفاوتش با خواب فقط در مدت زمانش می باشد؛ لذا اگر احیای مردگان در دنیا را تناسخ بدانیم به ناچار خواب را نیز باید مصداقی از تناسخ بشمار آوریم. ب) احیای مردگان در این دنیا قاعده و قانون عام و فراگیر نمی باشد و بر اساس مصالح و حکمت هایی باذن الهی توسط افرادی خاص، در زمان های خاصی برای اشخاص خاص، صورت پذیرفته است. ج) در کیفیت معاد جسمانی بین علمای شیعی اختلاف نظر وجود دارد که آیا به بدن عنصری است یا بدن مثالی، به هر طریقی فرض شود، انتقال از بدنی به بدنی دیگر در این عالم نمی باشد و انتقال در دنیا رخ نمی دهد؛ بلکه در عالم دیگر است که از دایره تناسخ اصطلاحی خارج است (ملاصدرا، ۱۹۹۹م، ج ۹ ص ۵۵). عینیت نفس و بدن اخروی بدین معناست که وقتی فردی را، با بدن مثالی بینیم بی درنگ تصدیق می کنیم که او همان کسی است که او را در دنیا دیده ایم (ملاصدرا، ۱۳۵۴ش، ص ۳۷۶) و غیرت آن، به نداشتن ماده بدن دنیوی است. ثانیاً: در صورتی که نفس، قبل از بدن و بصورت مجرد آفریده شده باشد و نفس نباتی صورت بدن باشد اولاً: ولایت نفس بر این بدن مادی و جسمانی به چه معناست و در چه امری است؟ ثانیاً نفس مجرد که کمالات شایسته خود را دارد چه نیازی به بدن مادی خواهد داشت؟ و در این صورت نفس انسانی و بدن از یکدیگر بیگانه خواهند بود و نیازی به یکدیگر ندارد و بود و نبود هر یک برای دیگری فرقی نخواهد داشت. و از طرفی چه عاملی باعث تعلق گرفتن این روح خاص به این بدن خاص می شود؟ آیا این نفس نباتی تا پایان عمر شخص با بدنش همراه است یا خیر؟ در صورتی که همراه باشد، چه نیازی به نفس انسانی است و در صورتی که در مرحله ای از حیات انسان از بین رود چون صورت بدن است بدن نیز با از بین رفتنش، متلاشی خواهد شد. از طرف دیگر چه استکمالی در اثر ارتباط بدن با نفس نباتی عائد نفس نباتی می شود. در نتیجه این دو از هم جدا و بیگانه خواهند بود که این خلاف فرض است.

ز) تعطیل

یکی از ادله ای که برخی از فیلسوفان (ملاصدرا، ۱۹۹۹م، ج ۹ ص ۱۲؛ امام خمینی، ۱۳۸۵ش، ج ۳ ص ۱۸۷؛ فاضل تونی، ۱۳۸۶ش، ص ۱۳۸) در مورد استحاله تناسخ به آن

اشاره کرده اند، تعطیل است (ملاصدرا، ۱۹۹۹ش، ج ۹ ص ۱۲؛ فاضل تونی، ۱۳۸۶ش، ص ۱۳۸) اگر تناسخ جایز باشد، لازم می آید که نفس مدتی از تدبیر بدن معطل بماند. ملازمه: زمان انفصال وجدایی نفس از بدن سابق، غیر از زمان پیوند و تعلق نفس به بدن لاحق است از طرفی پی در پی آمدن دو «آن» محال است؛ زیرا «آن» انتهای زمان است و برای تحقق دو آن به دوزمان نیاز است، که در این صورت دو «آن» از هم جدا شده، تتالی دو «آن» نخواهد بود؛ چون جدایی و مفارقت و تعلق و اتصال، دو امر متضادند و تحقق دو امر متضاد، در مکان و زمان واحد محال است. بنابراین تعطیل محال است؛ زیرا خلاف حکمت الهی است و اساسا نفس بودن نفس، به تدبیر بدن است بنابراین تناسخ محال است. در مرگ و میرهای جمعی - مانند بمباران اتمی هیروشیما ژاپن و زمین لرزه - در یک لحظه هزاران نفر می میرند وضعیت و تکلیف روح آنان چه می شود، نفس و روح هزاران نفر به کدام اجسام و بدن ها تعلق می گیرد، آیا برای این تعداد نفوس، بدنهایی نیز وجود دارند؛ در صورت کافی نبودن ابدان برای این نفوس، لازم می آید که نفوس بدون بدن باقی بمانند که این همان تعطیل است.

نقد

اولا: این استدلال با دو نقض جدی روبه روست: اول اینکه نفس مطابق با نظریه آفرینش ارواح قبل از ابدان، پیش از پیوند و تعلق به جسم و بدن همین حالت را دارد و مشکل تعطیل رخ نمی دهد. دوم اینکه، نفس پس از مرگ و قبل از برپایی قیامت در عالم برزخ نیز چنین حالتی داراست و حتی بنابر مبنای مستدل در روز قیامت نیز این گونه خواهد بود با این حال مشکل تعطیل مطرح نمی شود؛ بنابراین به چه دلیل می توان مسئله تعطیل را در این مدت زمان کوتاه، دلیلی بر استحاله تناسخ دانست؟ (لاهیجی، ۱۳۸۲ش، ص ۱۷۳)

ثانیا: از طرفی «آن» جدایی و مفارقت، می تواند همان «آن» پیوند و اتصال باشد یعنی روح قادر است در یک «آن» از بدن پیشین جدا شده و مفارقت کند و به بدن پسین ملحق شود؛ و ابتدای زمان روح در بدن دوم، انتهای زمان روح در بدن اول باشد مثلا قطاری که می خواهد دو مسافت ده کیلومتری را طی کند این قطار پس از پیمودن و طی کردن مسافت ده کیلومتر اول در یک نقطه به مسافت ده کیلومتر دوم وارد می شود؛ یعنی ده

کیلومتر اول در نقطه ای به پایان رسیده و تمام می شود که همان نقطه ابتدای ده کیلومتر دوم است؛ بنابراین آن نقطه انتهای مسافت اول و ابتدای مسافت دوم حد مشترک بین دو مسافت است. همچنین تضاد بین مفارقت و تعلق را در اینجا نمی توان پذیرفت؛ زیرا بین مفارقت روح از بدن اول و تعلق آن به بدن دوم تضادی نیست از این روی می توانند در یک آن، جمع شوند (فیاضی، ۱۳۹۳ش، ص ۴۸۱-۴۸۳).

نقد و بررسی

اولا: الف) در برابر نظریه آفرینش ارواح قبل از ابدان، نظریه ی مخالف چون حدوث نفس به حدوث بدن نیز وجود دارد ب) بر فرض پذیرش این نظریه باید هیچ یک از نفوس، بردیگری رحجانی نداشته باشد در نتیجه تعلق گرفتن یک نفس به بدنی و محروم شدن نفوس دیگر از این تعلق و همچنین تعلق این نفس خاص، به این بدن خاص ترجیح بلامرجح است؛ چراکه بنا بر نظریه آفرینش نفوس قبل از ابدان، تمام نفوس در اصل خلقت و مجرد بودن مشترک بوده و هیچ نفسی بر نفوس دیگر رحجانیتی ندارد. ج) از طرفی در جایی که هنوز بدنی، وجود ندارد و نفوس به تدبیر آنها نپرداخته، تعطیل معنا ندارد؛ تعطیل در جایی است که، نفس به تدبیر بدن پرداخته و در فاصله ی انفصال از بدن اول و تعلق به بدن دوم، دست از تدبیرش بکشد.

ثانیا: «آن» انتهای زمان و امری بسیط است و برای تحقق دو آن به دو زمان نیاز است؛ لذا امکان ندارد، آنی که نفس از بدن اول جدا شده، دقیقا همان آنی باشد که به بدن دوم تعلق گرفته است؛ زیرا با دقت عقلی نمی توان «آن» جدا شدن و انفصال را دقیقا همان «آن» تعلق و اتصال گرفت. زیرا بین انفصال روح از بدن اول و اتصال زمان روح به بدن دوم، هیچ نقطه مشترکی وجود ندارد. در مثال مذکور تا ده کیلومتر اول بطور کامل به پایان نرسد؛ ده کیلومتر دوم شروع نخواهد شد، در صورت مشترک بودن دو مسافت یا مسافت اولی یا مسافت دومی کمتر از ده کیلومتر خواهد بود. در مورد ادله عقلی تناسخ نقدهایی دیگری نیز مطرح شده است که در رساله دکتری نویسنده تحت عنوان «نقد و بررسی امکان تناسخ» به آن پرداخته شده است و به دلیل اختصار از بیان آن صرف نظر می شود.

نتیجه گیری

وسعت گستره اعتقاد به تناسخ ملکی در بین اقوام مختلف در طول تاریخ، پرداختن علوم مختلف به آن، محسوب شدن تناسخ به عنوان اصلی ترین و عمده ترین ویژگی برای برخی آیین ها، نگاه کارکردگرایی و فایده اندیشی به آن، التیام و بهبود برخی از بیماریهای روحی - روانی، تبیین متفاوت در مورد گذشته و آینده انسان، معنا بخشی زندگی، توجیه شرور، دغدغه های دینی و توجیه اموری از قبیل معاد و معاد جسمانی و رجعت و عالم ذر و... بواسطه باور به تناسخ و قبول امکان تناسخ نمی تواند تناسخ ملکی را به عنوان یک واقعیت معرفی کند. علاوه آنکه ادله اثبات امکان تناسخ نیز وافی و کافی به نظر نمی رسد و قابل خدشه است. با وجود ادله مستحکم و متقن استوانه های حکمت و فلسفه و کلام و عرفان در رد تناسخ ملکی، نقدهای وارد بر نظریه استحاله تناسخ، قانع کننده به نظر نمی رسد. بنابراین نظریه استحاله تناسخ ملکی همچنان به قوت خود باقی است.

فهرست منابع

قرآن کریم

۱. امام خمینی، سید روح الله، (۱۳۸۵ش) تقریرات فلسفه، سید عبد الغنی اردبیلی، موسسه نشر و تنظیم آثار امام، تهران
۲. ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله، (بی تا) الشفاء، الهیات، بوستان کتاب، قم
۳. ابن سینا، (۱۳۶۳ش) المبدأ والمعاد، عبد الله نورانی، موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل با همکاری دانشگاه تهران، تهران
۴. ابن سینا، (۱۹۴۹م) رساله اضحویه فی امر المعاد، تحقیق سلیمان دنیا، دار الفکر العربی، مصر
۵. ابن سینا، ابوعلی، (۱۳۷۹ش) النجاه من الغرق فی بحر الضلالات، دانشگاه تهران، تهران
۶. ابن سینا، (۱۳۶۳ش) المبدأ و المعاد، عبد الله نورانی، موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل با همکاری دانشگاه تهران، تهران
۷. ابن سینا، (۱۳۷۵ش) النفس من کتاب الشفاء، تحقیق حسن حسن زاده آملی، مرکز انتشارات التابع لمکتبه الاعلام الاسلامی
۸. ابن سینا، ابوعلی، (۱۴۰۴ق) الشفاء، طبیعیات، منشورات مکتبه آیت الله مرعشی، قم
۹. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۰ق)، لسان العرب، دارالفکر، بیروت
۱۰. پاشا، محمد خلیل (۱۹۹۵م) التقمص و اسرار الحیاه و الموت، بیروت، دارالنهار للنشر
۱۱. بستانی، المعلم بطرس، (بی تا) دائره المعارف قاموس عام لكل فن و مطلب، دار المعرفه، بیروت
۱۲. البیرونی، محمد بن احمد ابوریحان، (۱۴۱۸ق) تحقیق ماللهند من مقوله مقوله او مردوله، افست انتشارات بیدار، حیدرآباد
۱۳. البحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم، (۱۴۰۵ق)، الحدائق الناضره فی احکام العترة الطاهره، ج ۱۲، موسسه النشر الاسلامی، قم
۱۴. پرشکی، وحید، (۱۳۸۸ش)، کرمه و سمساره در آیین جینه، پایان نامه کارشناسی ارشد، به راهنمایی علی موحدیان عطار نیشابوری، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب
۱۵. توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان بزرگ جهان (۱۳۸۵ش)، سمت، طه، مرکز جهانی علوم اسلامی، تهران

۱۶. حسن زاده آملی، حسن، (۱۳۷۹ش) شرح العیون فی شرح العیون، دفتر تبلیغات اسلامی، قم
۱۷. حسن زاده آملی، حسن، (۱۳۸۵ش) عیون مسائل النفس، امیر کبیر، تهران
۱۸. جامعی، فهیمه، (۱۳۸۴ش) رابطه نفس و بدن از نظر ملاصدرا، خردنامه صدرا شماره ۴۱
۱۹. دیوانی، امیر، (۱۳۷۶ش) حیات جاودانه، معاونت اساتید و دروس معارف اسلامی، قم
۲۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق) المفردات فی غریب القرآن، تحقیق صفوان عندنان داودی، دارالعلم و الدار الشامیه، دمشق و تهران
۲۱. رازی، فخرالدین محمد (۱۴۱۰ق)، المباحث المشرقیه، دارالکتب العربی، بیروت
۲۲. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۹ش)، در قلمرو وجدان (سیری در عقاید، ادیان و اساطیر) انتشارات علمی، تهران
۲۳. سبحانی، جعفر، (۱۴۱۲ق) الالهیات علی هدی الکتاب والسنه والعقل، المرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، قم
۲۴. سهروردی، شهاب الدین، (۱۳۸۰ش) مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تصحیح هانری کربن، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۲۵. سبزواری، ملاهادی، (۱۳۵۱ش) اسرار الحکم، مقدمه و حواشی ابوالحسن شعرانی، چاپ اسلامی، تهران
۲۶. سبزواری، ملاهادی، (۱۴۲۲ق) شرح منظومه، تصحیح حسن حسن زاده آملی، ناب، تهران
۲۷. شیرازی، قطب الدین محمد (۱۳۸۳ش)، شرح حکمت الاشراق، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی
۲۸. شرتوتی، (۱۴۰۳ق) اقرب الموارد، منشورات مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، قم
۲۹. شریف، میر محمد، (۱۳۶۳ش) تاریخ فلسفه در اسلام، ترجمه زیر نظر نصرالله پور جوادی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران
۳۰. شکبیا، عبدالله، (۱۳۸۷ش) اجوبه المسائل، بنیاد حکمت صدرا، تهران
۳۱. شهرستانی، محمد بن عبد الکریم، (بی تا) الملل والنحل، محمد سید کیلانی، بیروت
۳۲. شاله، فلیسین، (۱۳۴۶ش) تاریخ مختصر ادیان بزرگ، ترجمه منوچهر خدایار محبی، تهران
۳۳. صدر المتالهین، (۱۳۶۰ش) الشواهد الربوبیه، تعلیقات سبزواری، مرکز نشر دانشگاهی، تهران
۳۴. صدر المتالهین، (۱۹۹۹م) اسفار اربعه، دار التراث العربی، بیروت
۳۵. صدر المتالهین، (۱۳۵۴ش) مبداء و معاد، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، پیشگفتار سید حسین نصر انجمن فلسفه ایران، تهران

۳۶. صدر المتالهین، (۱۳۸۴ش) اسرار الایات، تحقیق سید محمد موسوی، حکمت، تهران
۳۷. صدر المتالهین، (۱۳۶۳ش) مفاتیح الغیب، ترجمه محمد خواجهی، مولی، تهران
۳۸. صدوق، محمد بن بابویه، (۱۲۱۴ش) رساله الاعتقادات، نشر محقق، قم
۳۹. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۴۱۷ق) المیزان فی تفسیر القرآن، انتشارات اسلامی، قم
۴۰. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۸۱ش) انسان از آغاز تا انجام، انتشارات الزهراء، تهران
۴۱. طوسی، خواجه نصیر الدین، (۱۳۹۸ش) شرح تجرید الاعتقاد، ترجمه و شرح شعرانی، کتابفروشی اسلامیة
۴۲. طوسی، خواجه نصیر الدین، (۱۴۰۳ق) شرح الاشارات والتنبیها، دفتر نشر کتاب، تهران
۴۳. طوسی، خواجه النصیر الدین، (۱۳۸۳ش) اجوبه المسائل النصیریة به اهتمام عبدالله نورانی، پژوهشگاه علوم انسانی
۴۴. فیاضی، غلامرضا، (۱۳۹۳ش) علم النفس فلسفی، موسسه امام خمینی، قم
۴۵. فیوجو، تیرا دل، (۱۴۱۹ق) الموسوعه العربیة العالمیة التعریب، موسسه اعمال الموسوعه للنشر والتوزیع، الرياض
۴۶. فاضل مقداد، (۱۴۲۲ق) اللوامع الالهیه فی المباحث الکلامیه، دفتر تبلیغات اسلامی، قم
۴۷. فیض کاشانی، محمد محسن، (بی تا) کلمات مکنونه، تصحیح و تعلیق عزیزالله العطاری القوچانی، موسسه چاپ و انتشارات فراهانی، تهران
۴۸. فاضل تونی، محمد حسین، (۱۳۸۶ش) حکمت قدیم، مولی، تهران
۴۹. قاسمی، رضا، (۱۹۹۸م) رمان چاه بابل، نشر باران، سوئد
۵۰. قطب الدین شیرازی، (بی تا) شرح حکمه الاشراق، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران
۵۱. قطب الدین شهر زوری، شمس الدین، (بی تا) شرح حکمه الاشراق، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران
۵۲. قیصری رومی، داوود، (۱۳۷۵ش)، شرح فصوص الحکم تعلیقه جلال الدین آشتیانی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران
۵۳. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۸۱ش)، الکافی، دارالکتب العلمیه، تهران،
۵۴. لاهیجی، ملا عبد الرزاق، (۱۳۸۲ش) گوهر مراد، تصحیح زین العابدین قربانی لاهیجی، ساز مان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران،
۵۵. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳ق) بحار الانوار، دار احیاء التراث العربی، بیروت

۵۶. موحیدیان عطار، علی، (۱۳۹۳ش) تناسخ گذشته و امروز، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب
۵۷. مفید، محمد بن محمد، (۱۳۷۹ش) تصحیح الاعتقادات، کتابخانه شمس، تهران
۵۸. ناس، جان، (۱۳۷۵ش) تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، تهران
۵۹. نیکزاد، عباس، (۱۳۸۲ش)، معرفت نفس از دیدگاه حکمیان، انجمن معارف اسلامی ایران، انتشارات آیت عشق، قم، ۱۳۸۲
۶۰. هیک، جان، (۱۳۷۲ش) فلسفه دین، ترجمه بهرام راد، تهران، الهدی
۶۱. یوسفی، محمد تقی، (۱۳۸۹ش) تناسخ از دیدگاه عقل و وحی، موسسه امام خمینی، قم.